

## **The comparative approach of national security strategies of Bush, Obama and Trump; Fighting terrorism and strategic multilateralismunctions\***

**Hamid Jahangiri\*, Fakhreddin Soltani\*, Armin Amini\***

### **Abstract**

The comparative approach in foreign policy is based on the perceptual, strategic and behavioral indicators of decision makers. America's foreign policy, like any other country, has been accompanied by signs of change and continuity in the early years of the 21st century. Since the international politics in this historical era was formed based on chaotic politics, therefore, there have been more signs of change in the behavior pattern of Bush Jr., Barack Obama and Donald Trump than in any other historical era. Signs of change and continuity can be seen in America's strategy, behavioral pattern, and regional policy in the 21st century. The main question of the article is "What are the characteristics of the comparative politics of America in the 21st century and what strategic and regional changes have occurred during the era of George Bush Jr., Barack Obama and Donald Trump?" The hypothesis of the article points to the fact that "although the strategic foundations of American presidents in the field of territorial security, economic prosperity and humanitarian rights remain the same, Bush's strategic policy is based on proactive security, Barack Obama's strategic policy is based on strategic balance and Donald Trump's attitude It was based on the development of national power and the integration of the American social structure based on ideas such as unilateralism. In data analysis, we will use the paradigm of realism.

**Keywords:** George Bush's pre-emptive war, Barack Obama's strategic balance, Trump's tactical unilateralism, comparative foreign policy.

---

\* phd student of International Relations, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran [hamid.jahangiry5143@gmail.com](mailto:hamid.jahangiry5143@gmail.com)

\* Assistant Professor, Department of International Relations, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran (corresponding author) [fakhreddinsoltany@gmail.com](mailto:fakhreddinsoltany@gmail.com)

\* Associate Professor, Department of International Relations, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran [arminamini8@gmail.com](mailto:arminamini8@gmail.com)

---

## رویکرد مقایسه‌ای راهبردهای امنیت ملی بوش، اوباما و ترامپ؛ مبارزه با تروریسم و

### چندجانبه‌گرایی راهبردی

۱. حمید جهانگیری<sup>۱</sup> فخرالدین سلطانی<sup>۲</sup>، آرمین امینی<sup>۳</sup>  
دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران  
[hamid.jahangiry5143@gmail.com](mailto:hamid.jahangiry5143@gmail.com)
۲. استادیار گروه روابط بین‌الملل، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران (نویسنده مسئول)  
[fakhreddinsoltany@gmail.com](mailto:fakhreddinsoltany@gmail.com)
۳. دانشیار گروه روابط بین‌الملل، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران  
[arminamini8@gmail.com](mailto:arminamini8@gmail.com)

### چکیده

رویکرد مقایسه‌ای در سیاست خارجی بر اساس شاخص‌های ادراکی، راهبردی و رفتاری تصمیم‌گیران حاصل می‌شود. سیاست خارجی آمریکا همانند هر کشور دیگری در سال‌های آغازین قرن ۲۱ با نشانه‌هایی از تغییر و تداوم همراه بوده است. از آنجایی که سیاست بین‌الملل در این دوران تاریخی بر اساس قالب‌های سیاست آشوب‌زده شکل گرفته، بنابراین نشانه‌های تغییر در الگوی رفتاری بوش پسر، باراک اوباما و دونالد ترامپ بیشتر از هر دوران تاریخی دیگری بوده است. نشانه‌های تغییر و تداوم را می‌توان در راهبرد، الگوی رفتاری و سیاست منطقه‌ای آمریکا در قرن ۲۱ مشاهده کرد. پرسش اصلی مقاله آن است که «سیاست مقایسه‌ای آمریکا در قرن ۲۱ دارای چه ویژگی‌هایی بوده و چه تغییرات راهبردی و منطقه‌ای در دوران جورج بوش پسر، باراک اوباما و دونالد ترامپ به وجود آمده است؟» فرضیه مقاله به این موضوع اشاره دارد که «اگر چه بنیان‌های راهبردی روسای جمهور آمریکا در حوزه امنیت سرزمینی، رفاه اقتصادی و حقوق بشردوستانه ثابت باقی مانده اما سیاست راهبردی بوش مبتنی بر امنیت پیش‌دستانه، سیاست راهبردی باراک اوباما بر اساس موازنه راهبردی و نگرش دونالد ترامپ مبتنی بر توسعه قدرت ملی و یکپارچه سازی ساختار اجتماعی آمریکا بر اساس انگاره‌هایی همانند یکجانبه‌گرایی بوده است.» در تحلیل داده از پارادایم رئالیسم بهره خواهیم برد.

**کلیدواژه‌ها:** جنگ پیش‌دستانه جورج بوش، موازنه راهبردی باراک اوباما، یکجانبه‌گرایی تاکتیکی ترامپ، سیاست خارجی مقایسه‌ای.

## ۱. مقدمه:

بررسی راهبردهای امنیت ملی ایالات متحده از موضوعات بسیار مهم در حوزه مطالعات امنیت بین‌الملل است. جهت‌گیری‌های مختلف در رویکردهای امنیتی ایالات متحده بر کل جهان به ویژه مناطق مهمی همچون خاورمیانه بسیار اثرگذار می‌باشد. از این رو بررسی تطبیقی و دائم این رویکردها برای کشورهای خاورمیانه بسیار اهمیت دارد. از دهه دوم قرن بیستم یعنی پس از جنگ جهانی اول ایالات متحده در جایگاه قدرت برتر و هژمون قرار گرفت. نقش ایالات متحده در نظام بین‌الملل در فضای پس از جنگ جهانی اول موجب شد که رویکردهای این کشور در تضعیف یا تقویت الگوی امنیت دسته جمعی تاثیر مستقیمی داشته باشد. ادراک این نقش توسط روسای جمهور این کشور موجب شد که در فضای پس از جنگ جهانی دوم یعنی تقریباً از نیمه دوم قرن بیستم، ما شاهد ظهور دکتری نهایی نظیر دکترین ترومن باشیم که با رویکردی بین‌الملل‌گرا، دکترین امنیت ملی ایالات متحده آمریکا را طراحی و اجرا نمودند. بدین ترتیب ایالات متحده نقش منحصر به فردی را برای خود در سازوکارهای امنیتی بین‌الملل تعریف کرده است. این روند ادامه یافت و در شرایط تاریخی و دوران پس از جنگ سرد، که محیط اجتماعی و راهبردی خوش‌بینانه‌ای در تفکر سیاسی رهبران آمریکا شکل گرفت، تحول در رویکردهای امنیتی و راهبردی ایالات متحده را شاهد بودیم. در دوران جنگ سرد ادراک این کشور از سیاست بین‌الملل مبتنی بر درک ژئوپلیتیک بود، که در آن سیاست توازن قوا در دستور کار قرار داشت. اما در فضای پساجنگ سرد، روسای جمهور آمریکا در دهه ۱۹۹۰ از سازوکارهای کنش خوشبینانه و تئوری «صلح دموکراتیک» بهره گرفته و این امر زیرساخت‌های مربوط به صلح دموکراتیک و

اشاعه لیبرالیسم را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت. بدین ترتیب رویکردهای راهبردی و امنیتی ایالات متحده نیز بر اساس همین تغییر زیر ساخت‌ها متحول شد. در سال‌های دهه ۱۹۹۰ نشانه‌هایی از یکپارچگی فکری بین روسای جمهور آمریکا وجود داشت. جورج بوش پدر نظریه «نظم نوین جهانی» را در دستور کار قرار داد. بیل کلینتون نیز نظریه «گسترش دموکراسی» را به‌عنوان محور اصلی سیاست خارجی آمریکا برگزید.

اما در قرن ۲۱ یکپارچگی ایجاد شده در دهه پایانی قرن بیستم از بین رفت. سیاست امنیتی آمریکا تحت تاثیر تحولات ساختار نظام بین‌الملل قرار گرفته و بر این اساس در سال‌های قرن ۲۱ با نشانه‌هایی از کنش فراساختاری روبرو شده است. این امر موجب شد که در مورد چشم‌انداز نقشی که آمریکا از سال ۱۹۴۵ با رویکردی بین‌الملل‌گرایانه تا پیش از ترامپ در نظام بین‌الملل ایفا نموده، تردید ایجاد شده است. همچنین از بین رفتن این یکپارچگی موجب شد که اگرچه محققین مطالعات امنیت ملی ایالات متحده به چارچوب‌های واحد و منسجمی رسیده بودند، با این حال، ذیل آن چارچوب‌ها و در برخی از روش‌ها و شیوه‌های اجرایی و تحقق اهداف استراتژیک، در نگاه دولت‌ها و رؤسای جمهور تفاوت‌های روشنی وجود دارند. مقاله حاضر تلاش دارد که تفاوت‌های میان رویکردهای امنیتی روسای جمهور ایالات متحده در قرن بیستم را بررسی نماید. هدف پژوهش حاضر آن است تا نشان دهد که جورج بوش پسر در این دوران نشانه‌هایی از جنگ پیش‌دستانه و یکجانبه‌گرایی را در دستور کار قرار داد تا این دوران تاریخی بخش محوری سیاست خارجی آمریکا مبتنی بر نشانه‌هایی از «کنترل و موازنه» بوده است. سیاست موازنه و کنترل نه تنها در حوزه سیاست خارجی ایالات متحده، بلکه بین

ارکان قدرت در سطوح و حوزه‌های مختلف حاکم بوده است. سیاست موازنه در ساختار داخلی آمریکا شکل گرفته و بین قوای سه گانه، بین دولت فدرال و ایالت‌ها، بین حزب حاکم و رقیب، بین قدرت رسمی و قدرت غیررسمی انعکاس داشته است. مطالعه رویکردهای امنیتی و سیاست خارجی آمریکا در دولت ترامپ به مراتب دشوارتر از سیاست خارجی دولت‌های قبلی آمریکا بوده است. همچنین نشان داده می‌شود که الگوی رفتاری جورج بوش پسر و دونالد ترامپ محور اصلی و آغازین گذار از موازنه گرایی به سوی هژمونی بوده است.

برای تبیین این امر با به کار بستن پارادایم رئالیسم، تطورات رویکردهای امنیتی و راهبردی ایالات متحده تحلیل شده، سپس بر اساس دولت‌های مختلف روی کارآمده در ایالات متحده به بررسی رویکردهای امنیتی آنها پرداخته و تحلیل می‌شود.

## ۲. رئالیسم به مثابه چهارچوب نظری پژوهش

سیاست مقایسه‌ای روسای جمهور آمریکا را می‌توان بر اساس رهیافت‌های مختلفی انجام داد. با این وجود سیاست راهبردی آمریکا با نظریه‌های رئالیستی و اصول محوری آن تطبیق بیشتری دارد. در رئالیسم سه اصل اساسی وجود دارد: دولت گرایی، اصل خودیاری و اصل بقا. رئالیست‌های کلاسیک سرشت انسان را مبنای توجهات خود قرار می‌دهند و رئالیسم سیاسی را بدون توجه به سرشت انسان‌ها که مبتنی بر قدرت طلبی است، ناممکن می‌دانند (Waltz, 1964: 20). نئورئالیست‌ها در تطور مرحله دوم پارادایم رئالیسم قرار دارند و بر این باورند که در فضای آنارشیک نظام بین الملل، امکان همکاری به دلیل وجود زمینه تقلب زیاد است و همین امر همکاری را تحت الشعاع قرار می‌دهد. پرسش اصلی رئالیست‌ها

در فضای آنارشیک این است که آیا کنش دولت‌ها معطوف به امنیت است یا قدرت؟ نئورئالیسم والتز دارای رویکرد و نشانه‌های متفاوتی است. و نظام (سیستم) بین‌المللی را بیشتر مورد توجه قرار می‌دهد و با تئوری پردازانی در باب جبر سیستمیک تلاش می‌کند تا رفتار دولت‌ها در نظام بین‌الملل را تبیین نماید. نحله سوم رئالیسم، رئالیست‌های نئوکلاسیک ایجاد کردند. این نحله بیش از هر چیز به قدرت توجه دارند که همانند رویکرد کنت والتز بر اساس توانمندی تعریف می‌شود. آنها در عین حال نظام بین‌الملل را آنارشیک می‌دانند و آنارشی را مهم می‌دانند. تفاوت این نحله با نئورئالیسم در این است که صرفاً به عوامل سطح نظام توجه ندارند، بلکه برآنند که برداشت‌های ذهنی و ساختار داخلی دولت‌ها نیز اهمیت دارند. بدین ترتیب رئالیست‌های نو کلاسیک به نوعی به لزوم نگاه به سطوح مختلف تحلیل تأکید دارند. نئوکلاسیک‌ها را می‌توان بر اساس تقسیم‌بندی جک اسنایدر از واقع‌گرایی در دو مقوله تهاجمی و تدافعی گنجانند (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۲۹).

سه‌انگاره نئورئالیستی در حوزه سیاست خارجی آمریکا مورد توجه قرار می‌گیرد. رئالیسم تهاجمی جان مرشایمر<sup>۱</sup> یکی از این رهیافت‌ها می‌باشد. رئالیسم تهاجمی<sup>۲</sup> که از سوی جان میرشایمر مطرح شد هدف نهایی دولت‌ها را دستیابی به جایگاه هژمونی در نظام بین‌الملل تعریف می‌کند. بر این اساس دولت‌ها همواره بدر جستجوی قدرت هستند تا بتوانند توزیع مجدد قدرت را در نظام بین‌الملل تغییر دهند. اگر چه نئورئالیست‌ها جنگ دائمی را مشخصه سیاست بین‌الملل نمی‌دانند؛

<sup>۱</sup> - John Mearsheimer

<sup>۲</sup> - Offensive Realist

اما بر این باورند که رقابت امنیتی بی‌امان و سختی وجود دارد که می‌تواند باعث جنگ شود. بنابراین باید همواره جنگ را به عنوان یک امکان مدنظر قرار داد (دان و اشمیت، ۱۳۸۳: ۳۴۴-۳۴۵). مرشایمر بر این باور است که پایان جنگ سرد موجب بازگشت به سیاست سنتی توازن قوای چندجانبه می‌شود، که در گذشته موجب بروز ملی‌گرایی افراطی و رقابت‌های قومی و بی‌ثباتی و منازعه وسیع شده بود.

نظریه رئالیسم تهاجمی با مطرح ساختن نظریه دولت هژمون رویکرد جدیدی را در روابط بین‌الملل ایجاد کرد؛ زیرا بر اساس این تئوری درک راهبردی از سیاست خارجی آمریکا و بر اساس قالب‌های هژمونیک‌گرایی معنا پیدا می‌کند. توضیح آنکه رویکرد و نگاه دولت هژمون است که وضعیت نظام بین‌الملل را تعیین می‌کند؛ این رویکرد بر برداشت دیگر دولت‌ها از دولت هژمون اثرگذار است. اگر ادارک ذهنی دیگر بازیگران از قدرت هژمون، ستیزه‌جو باشد، نظام بین‌الملل به سمت منازعه تمایل بیشتری پیدا می‌کند و برعکس اگر برداشت‌ها از دولت هژمون صلح‌طلب باشد، تحلیل و تبیین مسائل بین‌المللی متفاوت خواهد بود. یعنی قالب هژمونیک‌گرایی در تحلیل و تبیین مسائل بین‌المللی راهگشا و سودمند است. (امینی، ۱۳۸۵: ۱۲۰). نحله دیگری از رئالیسم ساختاری که در صورت‌بندی نظم در نظام بین‌الملل از سوی ایالات متحده به کار برده شده است، رویکرد رئالیسم تدافعی است. این رویکرد بر موازنه تهدید استوار است. مهمترین نظریه‌پرداز رئالیسم تدافعی کنت والتز و است سپس استفن والت با تاکید بر نشانه‌هایی از موازنه تهدید تلاش دارد تا تبیین روشنی از نظم بین‌المللی ارائه دهد (Walt, 1987: 65).

نحله سومی در رئالیسم ساختاری وجود دارد که بر ماهیت انگیزشی تاکید دارد. این رویکرد بر مبنای روانشناسی سیاسی طراحی و تدوین شده است و بر این

اساس طبیعتاً بر مطالعه رهبران سیاسی متمرکز است. بر اساس ماهیت انگیزشی، بوش، اوباما و ترامپ بر اساس قالب شخصیتی خود ادراک متفاوتی از جهان و نظام بین الملل و ایالات متحده داشته و بر این اساس انگاره‌های متفاوتی از سیاست خارجی و راهبردی را در دستور کار قرار می‌دهند. به دیگر بیان مولفه‌های شخصیتی یکی از محورهای اصلی نئورئالیسم می‌باشد که نظریه پردازانی همانند رابرت جرویس و همچنین جک اسنایدر محور اصلی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی را بر اساس آن قرار داده‌اند (Jervis, 1978: 91).

بنابراین در تبیین راهبردهای امنیت ملی ایالات متحده می‌توان از پارادایم رئالیسم در روابط بین الملل استفاده کرد و بر اساس رویکردهای مختلف در این پارادایم، رویکردها مختلف این کشور به امنیت ملی که بر امنیت بین الملل تأثیری مستقیم دارد را تحلیل کرد. بر این اساس فهم کشتگری دولت‌های بوش، اوباما و ترامپ در قالب نظریه رئالیسم بر این اساس صورت می‌گیرد که سیاست راهبردی بوش مبتنی بر امنیت پیش‌دستانه و اختیار دکتورین انگاره جنگ پیش‌دستانه و اقدامات تهاجمی (مبتنی بر رئالیسم تهاجمی) قابل تحلیل است. سیاست راهبردی باراک اوباما بر اساس و تغییر موازنه‌گرایی و نگرش دونالد ترامپ مبتنی بر توسعه قدرت ملی و یکپارچه‌سازی ساختار اجتماعی آمریکا بر اساس انگاره‌هایی همانند یکجانبه‌گرایی امکان تحلیل دارد. در نتیجه تبیین فرآیندهای سیاست خارجی آمریکا در قرن ۲۱ بر اساس نشانه‌هایی از تحول ساختاری و آشوب‌زدگی سیاست بین‌الملل امکان‌پذیر است. هر یک از روسای جمهور آمریکا بر اساس ویژگی‌های شخصیتی و الگوی رفتاری خود تلاش نمودند تا بخشی از ضرورت‌ها، نیازها و راهبردهای امنیت ملی کشور را تامین نمایند. چنین رویکردی به مفهوم آن است که تغییر و تداوم بخشی از واقعیت ساختاری سیاست خارجی آمریکا در سال‌های



۲۰۲۰-۲۰۰۱ بوده است. چنین روندی منجر به نشانه‌هایی از برگشت‌پذیری مرحله‌ای در سیاست خارجی آمریکا گردیده است. در ادامه بر اساس رویکردهای مختلف سه گانه رئالیستی داده‌هایی که بتواند فرضیه پژوهش را اثبات نماید عرضه و تحلیل می‌شود.

### ۳. انگاره جنگ پیشدستانه و اقدامات تهاجمی جورج بوش

روی کار آمدن جرج دبلیو بوش (مشهور به بوش پسر؛ سال ۲۰۰۰-۲۰۰۸) موجب شد که ایالات متحده سطح مداخله جویی فزاینده‌ای را در دستور کار قرار دهد. انتخاب دیک چنی به عنوان معاون اول بر این سیاست تاثیر عمده‌ای داشت. محور اصلی سیاست خارجی خود را بر اساس نشانه‌هایی از جنگ پیشدستانه قرار داد. ویژگی اصلی جنگ پیشدستانه آن است که تغییر می‌تواند ماهیت مرحله‌ای داشته باشد. در ادامه این رویکرد امنیتی بررسی و تحلیل می‌شود:

### ۳/۱. جنگ پیشدستانه و قطبی‌سازی جهان در سند امنیت

#### ملی ۲۰۰۶ آمریکا

نخستین گام برای تبیین جنگ پیشدستانه در سن امنیت ملی آمریکا که در سال ۲۰۰۲ (پس از حملات یازده سپتامبر) ارائه شد، برداشته شد. در این سند چنین آمده است: «هرچند ایالات متحده همواره تلاش میکند تا حمایت جامعه بین‌المللی را به دست آورد، در صورت لزوم، بی‌درنگ و به تنهایی از حق دفاع از خود با اقدام پیشدستانه علیه تروریست‌ها جهت جلوگیری از آسیب به مردم و کشورمان استفاده خواهیم کرد» (National Security Strategy, US, 2002: 6). بر این اساس نخستین برونداد سیاست خارجی متأثر از سند امنیت ملی ۲۰۰۲ یکجانبه‌گرایی بوده است. اوج این یکجانبه‌گرایی در حمله به عراق در سال

۲۰۰۳ بدون مجوز نهایی شورای امنیت سازمان ملل متحد نمایان شد. مراد از یکجانبه گرایی ایده «امریکای تنها» نیست، زیرا جنگ عراق تقریباً پنجاه کشور را درگیر کرد و جنگ افغانستان، که مورد تأیید سازمان ملل و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) بود، اکثریت کشورهای جهان با آمریکا همراه شدند. (Rumsfeld, 2001: 22) نقطه عطف این سند، تلاقی احتمالی بنیادگرایی و فناوری تسلیحاتی هسته‌ای است. که به عنوان حادث‌ترین مشکل امنیت ملی ایالات متحده مطرح شد. (us National Security Strategy, 2002: 12-22) شاید بتوان گفت که شبه تروریسم مسلح به سلاح هسته‌ای که در ذهن برنامه‌ریزان امنیتی آمریکا حضور داشت، با رویکرد ماهیت انگیزیشی رابرت جرویس تناسب بسیار زیادی دارد. یعنی نخستین نشانگان تمایل به جنگ پیشدستانه در ذهن رهبران سیاسی نقش بست. زیرا این رهبران سیاسی، ترکیب سلاح هسته‌ای (یا سلاح کشتار جمعی) و بنیادگرایی را تهدیدی غیرقابل بازدارندگی تصور می‌کرد. براین اساس مفهوم تهدید، مجدداً در فضای پساجنگ سرد ماهیتی جدید یافت. این مفهوم در دکترین امنیت ملی سال ۲۰۰۶ به شکل کاملتری ظهور و بروز یافت. ازنگاه نگارندگان این تیم، مسئله تهدید، حفاظت از امنیت و منافع آمریکا و متحدان آن در پرتو ممانعت همه‌جانبه از دستیابی دشمنان این کشور به سلاح‌های کشتار جمعی است (US National Security Strategy, 2006: 18-2) براین اساس بود که رویکرد جنگ پیشدستانه در سند ۲۰۰۶ امنیت ملی آمریکا آورده شد. و فضای برونگرایی در سیاست خارجی ایالات متحده غالب شد. به نظر می‌رسد سیاست برون‌گرایی آمریکا، اصل قابل قبول و مورد اجماع گروه‌ها و احزاب تأثیرگذار بر دستگاه تصمیم‌گیری آمریکا بود. با این حال اسناد امنیت ملی آمریکا تداوم و تغییر در سیاست خارجی ایالات متحده را به خوبی نمایان می‌سازد. به

عنوان مثال در استراتژی امنیت ملی، سال ۲۰۰۶ حفظ آزادی آمریکایی را به موفقیت آزادی در خارج از کشور وابسته می‌داند تا بر این اساس بتواند بر مسائلی همچون بنیادگرایی که تهدید اصلی برای ایالات متحده تعریف شده است فائق آید. این امر باعث شد که تعیین یک مسئله همه گیر جهانی، به قویترین بخش بیانیه امنیت ملی ایالات متحده در دولت بوش تبدیل شد (doyle, 2007: 627) دولت بوش در این دوره تلاش دارد تا ضمن حفظ برتری و رهبری امریکا، امنیت و منافع مردم آمریکا را نیز حفاظت نماید. بر اساس همین امر بوش در سند ۲۰۰۶ ضمن حفظ برخی اصول محوری سند ۲۰۰۲ تغییراتی را ایجاد کرد که پیامدهای بین المللی و منطقه ای بسیار خاصی را در پی داشت. این تغییرات و پیامدها بیش از همه متوجه خاورمیانه شد. در دورانی که حمله به دو کشور افغانستان و عراق در سال های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ متأثر از دکتری امنیت ملی انجام شده بود، بوش سعی کرد که در سند ۲۰۰۶ برتری نظامی به دست آمده را حفظ نماید. این امر موجب شد که رویکردهای واقع گرایانه در سیاست خارجی و امنیتی. در این دوران به الگوی رفتاری کارگزاران سیاست خارجی بوش نیز بسیار اهمیت دارد. جابجایی کاندولیزا رایس و کالین پاول بیانگر آن است که الگوی رفتاری سیاست خارجی آمریکا در دوران بوش به گونه تدریجی رادیکالیزه شد. هر گاه الگوی سیاست خارجی روسای جمهور در کشوری مبتنی بر سیاست قدرت، همکاری و یا مصالحه باشد، چنین رویکردی به مرور زمان تصاعد می‌یابد. در واقع سیاست‌های دولت دوم بوش، به رغم برخی تغییرات در کابینه و گرایش بیشتر به سوی بازها در مقابل کبوترها (به واسطه خروج کالین پاول از وزارت خارجه آمریکا و آمدن کاندولیزا رایس از مشاور امنیت ملی به وزارت خارجه) در مورد سیاست جهانی، گرایش به همکاری بین‌المللی بیشتر و افزایش نقش متحدان و سازمان ملل در تحولات

خاورمیانه، تغییراتی داشته است.

#### ۴. رهیافت تغییر و موازنه‌گرایی در نگرش راهبردی باراک

##### اوباما

باراک اوباما محور اصلی سیاست خارجی و امنیتی خود را بر انگاره «چندجانبه‌گرایی» و «موازنه‌گرایی» قرار داد. ساخت‌های بوروکراتیک و نخبگان سیاسی آمریکا در سال ۲۰۰۸ به این جمع‌بندی رسیدند که تداوم الگوی رفتاری جورج بوش پسر، مخاطرات امنیتی فراگیری را برای آمریکا ایجاد خواهد کرد. اوباما در صدد بود تا شکل جدیدی از سیاست قدرت را در دستور کار خود قرار داده و بر این اساس زمینه برای ترمیم اقتصاد سیاسی آمریکا را به وجود آورد. نظامی‌گری جورج بوش پسر هزینه‌های راهبردی آمریکا را افزایش داد و این امر اولین نشانه خود را در بحران اقتصادی ۲۰۰۷ به جا گذاشت. شکل‌بندی رفتار سیاست خارجی جورج بوش پسر، چالش‌هایی را برای امنیت ملی و اقتصاد آمریکا به وجود آورد. اقتصاد آمریکا در سال ۲۰۰۷ با نشانه‌هایی از بحران روبرو شد. دولت در صدد برآمد برای کنترل بحران از سازوکارهای حمایتی استفاده نموده و «اقتصاد کینزگرا» را در دستور کار قرار دهد. تغییر در برنامه اقتصادی آمریکا زمینه لازم برای دگرگونی در اولویت‌های اجتماعی و سیاست خارجی آمریکا را اجتناب‌ناپذیر نمود.

پیروزی باراک اوباما در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۸ به منزله تحولی اجتماعی و اقتصادی در جامعه آمریکا ارزیابی می‌شود. باراک اوباما به مثابه آمریکایی آفریقایی‌تبار برای نخستین بار، به بالاترین جایگاه سیاسی این کشور راه یافت. سیاست خارجی اوباما را می‌توان تابعی از نیازها و ضرورت‌های ساختاری

در ایالات متحده دانست. طی سال‌های ۶-۲۰۰۲ زمینه برای نقد الگوهای رفتاری جورج بوش در ساختار سیاسی آمریکا به وجود آمد. ظهور باراک اوباما را می‌توان نقطه عطف سیاست تغییر در الگوی رفتار راهبردی آمریکا دانست (متقی و رهنورد، ۱۳۸۹: ۱۲۳-۱۲۲).

#### ۴.۱. طراحی واقع‌گرایی و چندجانبه‌گرایی در دوران گذار

سیاست خارجی باراک حسین اوباما مبتنی بر پارادایم واقع‌گرایی و در راستای موازنه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی در سیاست بین‌الملل بود. اگرچه چندجانبه‌گرایی و همکاری‌های چندجانبه این دوره بر سیاست حداقل‌گرایی<sup>۱</sup> مبتنی بود اما این رویکرد مبتنی بر حداقل‌گرایی سیاست کنترل دولت در حوزه اقتصادی و اجتماعی، آثار خود را در سیاست خارجی به جا گذاشت. گری سیک<sup>۲</sup> (۲۰۱۴: ۵۷) بر این باور است که دکتترین سیاست خارجی اوباما بازتعریفی از سیاست خارجی ایالات متحده در دوران گذار بود. به دیگر بیان موازنه‌گرایی و تغییر در سیاست خارجی باراک اوباما بیانگر شرایطی است که نشانه‌هایی از چندجانبه‌گرایی تاکتیکی را منعکس ساخته و این امر آثار خود را در سیاست بین‌الملل بر اساس موازنه‌گرایی منعکس ساخت. همچنین بخش دیگری از سیاست خارجی باراک اوباما بر اساس نشانه‌هایی از آرمان‌گرایی و انعطاف‌پذیری تاکتیکی در حوزه منطقه‌ای و بین‌المللی شکل گرفت. ارزیابی‌های انجام شده در سیاست خارجی باراک اوباما به گونه‌ای است که اهداف بزرگ و جاه طلبانه و یا تعهدات بی پایان در آن کمتر دیده می‌شود. انعطاف‌پذیری یکی از محورهای اصلی سیاست خارجی باراک اوباما بوده

---

<sup>۱</sup> - Minimalist

<sup>۲</sup> - Gary Sick

که تاثیر خود را در چندجانبه‌گرایی تاکتیکی به جا گذاشت. دکترین چندجانبه‌گرایی تاکتیکی یادآور خط مشی جان کوئینسی آدامز، ششمین رئیس جمهوری ایالات متحده و وزیر امور خارجه جیمز مونروئه در سال ۱۸۲۳ بوده که در تدوین دکترین مونروئه نقش موثری ایفا نمود (Sick, 2014: 3).

## ۴,۲. تغییرات الگویی در سند امنیت ملی باراک اوباما

سند امنیت ملی باراک اوباما اولین نشانه تغییر الگویی محسوب می‌شود که در سال ۲۰۱۰ منتشر شد. باراک اوباما در صدد برآمد تا اصلی‌ترین چالش‌های فراروی ایالات متحده را در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی تبیین کند. از جمله این چالش‌ها می‌توان به موضوعاتی از جمله: تروریسم، تکثیر سلاح‌های هسته-ای، بحران اقتصادی جهانی، تغییرات آب‌وهوایی، امنیت منطقه‌ای نحوه‌ی مقابله با کشورهای مخالف آمریکا، تهدیدهای ناشی از افراط‌گرایی، همکاری‌های چندجانبه امنیتی و نیز جنایات سازمان‌یافته در محیط منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل است (متقی و رهنورد، ۱۳۸۹: ۱۳۲).

بخش دیگری از سیاست امنیتی باراک اوباما بر اساس حداکثرسازی امنیت ملی شکل گرفته است. اوباما در دسامبر ۲۰۱۵ و پس از تیراندازی تروریستی سن برناردینو کالیفرنیا به این موضوع اشاره داشت که به عنوان فرمانده کل قوا هیچ مسئولیتی بالاتر از حداکثرسازی و ارتقای امنیت مردم آمریکا نداشته و این امر به مفهوم اولویت امنیت اجتماعی بر امنیت جهانی بوده است. سیاست امنیتی باراک اوباما در سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۱ و در مقابله با گروه‌های تروریستی تشدید شد. باراک اوباما از زمان ورود به کاخ سفید به نیروهای نظامی و امنیتی ایالات متحده اجازه داده که رهبران تروریست‌های القاعده را

در هر کشوری که لازم باشد، هدف قرار دهند. در این ارتباط، اسامه بن لادن در معرض اقدامات اف.بی.آی قرار گرفت (Obama, 2015: 1-2).

سخنان باراک اوباما ارائه دهنده بینشی از واقع‌گرایی تدافعی محسوب می‌شود که بر اساس آن ایالات متحده می‌بایست از مداخله مستقیم نظامی و یکجانبه‌گرایی اجتناب کند. کاربرد هر گونه اقدام نظامی یکجانبه در راهبرد امنیتی باراک اوباما در شرایطی حاصل می‌شد که به موجب آن بخشی و برخی از منافع حیاتی ایالات متحده در معرض تهدید قرار می‌گرفت. مقابله با تهدیدات نوظهور بخش دیگری از سیاست خارجی و امنیتی آمریکا محسوب می‌شود.

مقابله با تهدیدات نوظهور در سیاست امنیتی آمریکا مبتنی بر نشانه‌هایی از چندجانبه‌گرایی همکاری‌جویانه بوده است. باراک اوباما در صدد برآمد تا از مداخلات بشردوستانه پرهزینه پرهیز و دوری کند. اوباما در صدد بود تا سایر کشورها را تشویق کند که در حوزه امنیت بین‌الملل تقبل مسئولیت کنند. در نگرش باراک اوباما این گونه از کشورها باید به خاطر داشته باشند که معادله موازنه قدرت محور اصلی سیاست جهانی بوده، به گونه‌ای که در هر رقابت منطقه‌ای یا بین‌المللی؛ هزینه‌های مربوط به راهبرد اقدام از منافع آن بیشتر نشود (David, 2015: 3).

### ۴/۳. موازنه هویتی و سند امنیتی ملی ۲۰۱۵ اوباما

دومین نشانه سیاست راهبردی باراک اوباما مبتنی بر موازنه راهبردی در محیط منطقه‌ای بوده است. سند امنیت ملی باراک اوباما در سال ۲۰۱۵، محورهای اصلی موازنه قدرت راهبردی را برجسته می‌ساخت. اوباما به این موضوع توجه داشت که

هر گونه اقدام بین‌المللی دارای چالش‌ها و مخاطرات امنیتی خاص خود است. تفکر موازنه در اندیشه باراک اوباما مبتنی بر این انگاره بود که هر گونه کنش امنیتی در شرایط غیرضروری؛ چالش‌های خاص خود را ایجاد می‌کند.

باراک اوباما به دشواری اجرای هر گونه کنش امنیتی در محیط منطقه‌ای توجه داشته و چالش‌های فزاینده‌ای که گریبانگیر نظم بین‌المللی بود را منعکس می‌سازد. محورهای اصلی تفکر راهبردی باراک اوباما در سند امنیت ملی ۲۰۱۵ عبارتند از: انگاره اول؛ به راهبرد تعهد رئیس‌جمهور به موازنه ژئوپلیتیکی و جغرافیایی حضور برای درگیری ایالات متحده در مناطق دارای رشد فزاینده در حوزه اقتصاد جهانی تأکید مضاعف داشته است. هدف اصلی باراک اوباما کنترل منطقه آسیا و اقیانوسیه بوده است. موازنه با چین در حوزه اقتصاد جهانی یکی از محورهای اصلی سیاست بین‌الملل و انگاره اوباما برای امنیت‌سازی منطقه‌ای می‌باشد. اوباما در صدد برآمد تا زمینه لازم برای موازنه مجدد در آسیا و اقیانوسیه را به وجود آورد.

باراک اوباما همچنین در صدد برآمد تا زمینه ارتقای قدرت متحدین از طریق مدرنیزه کردن هم‌پیمانان ایالات متحده در منطقه اقیانوسیه را به وجود آورد. محور اصلی سیاست منطقه‌ای باراک اوباما در آسیا و پاسیفیک، تعمیق شراکت‌های جدید در جنوب شرق آسیا و هندوستان با کشورهای منطقه‌ای بوده است. چنین فرآیندی تشدید همکاری و رقابت با چین و ایجاد پایگاه برای اکثر ناوگان‌های نیروی دریایی و هوایی ایالات متحده در اقیانوسیه تا سال ۲۰۲۰، را نیز به همراه داشته است.

سیاست همکاری‌های اقتصادی چندجانبه و انعقاد توافقنامه چندجانبه تجارت آزاد بین دوازده کشور یعنی شراکت کشورهای منطقه‌ای در حوزه «ترنس پاسیفیک»<sup>۱</sup> یکی دیگر از محورهای اصلی سیاست امنیتی اوباما بوده است. منطقه‌ای

<sup>۱</sup> - Trans-Pacific Partnership TPP



که برابر با ۴۰ درصد تجارت جهانی را تحت پوشش قرار داده و از قابلیت لازم برای ارتقای سطح شراکت ترانس پاسیفیک به تثبیت موازنه مجدد و تقویت روابط بین ایالات متحده و شرکایش در آسیا و قاره آمریکا کمک شایانی می‌کرد.

بخشی از چنین نگرشی توسط دونالد ترامپ و جو بایدن نیز پیگیری شد. باراک اوباما در صدد برآمد تا پس از عادی‌سازی روابط با کوبا و خلاصی از شر این بار سیاسی و امنیتی سنگین که مدت‌ها بود در منطقه به دوش می‌کشید، شرایط همکاری جویانه‌ای را در نیمکره غربی به وجود آورد. همکاری‌های منطقه‌ای بخشی از سیاست راهبردی باراک اوباما بوده که این امر زمینه همکاری‌های منطقه‌ای و راهبردی با ایران را در چارچوب برجام به وجود آورد.

توافق با ایران در قالب برنامه جامع اقدام مشترک یکی دیگر از حوزه‌های اصلی سیاست منطقه‌ای باراک اوباما بوده است. حل و فصل دیپلماتیک و مسالمت آمیز مسئله هسته‌ای ایران در نگرش اوباما می‌توانست از وقوع یک جنگ منطقه‌ای جلوگیری کند. در چنین شرایط و فرآیندی بود که بخشی از هزینه‌های نظامی آمریکا کاهش یافت و این امر به طور بالقوه در درازمدت نیاز حضور نظامی سنگین ایالات متحده در خلیج فارس را کاهش داد.

نکته دوم در سند امنیت ملی باراک اوباما مربوط به نقش‌یابی در موازنه منطقه‌ای از طریق نهادهای جهانی بوده است. راهبرد امنیت ملی سال ۲۰۱۵ اوباما ترویج نظم بین‌المللی قواعد حقوقی و چندجانبه‌گرایی به عنوان یکی از اصلی‌ترین منافع ملی ایالات متحده بوده است. اوباما معتقد بود قوانین سازوکار حاکم بر روابط میان ملت‌ها، صرفاً در زمانی که قدرت شکل‌دهی به محتوای آنها را در اختیار دارد، دارای ارزش راهبردی هستند (US NSS, 2015: 16-17).

مقابله با تروریسم یکی از محورهای اصلی سند امنیت ملی و راهبردی باراک

اوباما محسوب می‌شد. دولت اوباما در استراتژی‌های امنیتی خود همواره پارادایم رویارویی امنیتی و مقابله همه جانبه با تروریسم را که پس از یازده سپتامبر مورد توجه و تاکید رهبران و نهادهای سیاسی آمریکا قرار داشت را به مرحله اجرا گذاشت. چنین فرآیندی شامل تحولاتی بود که قدرت موثر و سازنده ایالات متحده را در نقاط قانونی جدیدی در محیط جهانی شکل می‌دهد. در این فرآیند، بازیگران فرعی و غیردولتی و کارگزاران فراملی دارای شبکه‌ی ارتباطی از اهمیت و نقش‌یابی بیشتری برخوردار می‌شوند.

در سند سال ۲۰۱۵ امنیت ملی آمریکا، مجموعه اولویت‌های تهدیدی متنوع‌تر در بخش‌های تهدید تروریسم و تهدید سایبری در نظر گرفته شد. باراک اوباما در این سند رویکردی متعادل‌تر به موضوع رهبری آمریکا و حفظ منافع ملی ایالات متحده برای امنیت‌سازی منطقه‌ای و جهانی داشته است. سند امنیت ملی ۲۰۱۵ باراک اوباما نشانه‌هایی از همکاری مشارکت مرحله‌ای و چندجانبه‌گرایی تاکتیکی را در دستور کار قرار داده است. چنین رویکردی توانست زمینه چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای و بین‌المللی را به وجود آورد (US NSS, 2015: 5-19).

ارزیابی راهبردی در رهیافت‌ها و سیاست امنیت ملی بوش و اوباما در تعریف مسئله تهدید و منافع ملی اصلی رویکردهای یکسانی داشته اما با تاکتیک‌های گوناگون به عملیاتی کردن آن مبادرت شده است. رویکرد امنیتی ایالات متحده از یکجانبه‌گرایی اوایل دوران بوش به همکاری با متحدان در حصول منافع حداکثری تغییر یافت. در دوران اوباما راهبرد مداخله منطقه‌ای در حوزه‌های بحرانی منسجم‌تر شد. سیاست امنیت ملی باراک اوباما مبتنی بر همکاری چندجانبه در محیط منطقه‌ای بوده و انعکاس آن را می‌توان در بحران سوریه جستجو نمود.

## ۵. توسعه قدرت ملی و یکپارچه سازی ساختار اجتماعی دونالد

### ترامپ

در دوران دونالد ترامپ، گروه‌های محافظه کار در صدد برآمدن تا سیاست امنیتی جدیدی را در دستور کار قرار دهند. دونالد ترامپ محور اصلی تفکر امنیتی خود را بر نشانه‌هایی از یکجانبه‌گرایی و امنیت ناسیونالیستی قرار داد. بنابراین می‌توان تاکید داشت که راهبرد سیاست خارجی و امنیتی ترامپ مبتنی بر یکجانبه‌گرایی و هژمونی آمریکا در محیط‌های منطقه‌ای با اهمیت اقتصادی و راهبردی بوده است. سیاست مبارزه با تروریسم جورج بوش پسر، باراک اوباما و دونالد ترامپ با یکدیگر مشابهت تاکتیکی و رفتاری داشته است.

ترامپ در صدد بود تا ائتلاف‌های پرهزینه آمریکا را کاهش دهد. در چنین فرآیندی زمینه برای یکجانبه‌گرایی و عدم مداخله در عملیات غیرضروری اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید. از نظر استفان والت، مواردی که ترامپ را به واقع‌گرایی نزدیک می‌سازد بر اساس دو مولفه محوری سیاست قدرت جهانی یعنی اجتناب از عملیات غیرضروری و نقش‌یابی در پیمان‌های غیرمتوازن در سیاست منطقه‌ای و نظم جهانی ارزیابی می‌شود.

نگرش اول ترامپ مبتنی بر این انگاره بود که متحدان آمریکا از سازوکارهای «سواری مجانی» بهره می‌گیرند. بنابراین ترامپ در صدد برآمد تا متحدینی که تاکنون هیچ گونه تمایلی به مشارکت در حوزه‌های اقتصادی برای امنیت ملی آمریکا در سیاست بین‌الملل نبوده‌اند را کنترل و محدود سازد. ترامپ همچنین به این موضوع اشاره داشت که متحدین غیرموثر ایالات متحده را تحمل نکرده و در صدد خواهد بود تا سیاست امنیتی جدیدی را در دستور کار قرار دهد. بخشی از سیاست امنیتی دونالد ترامپ مشابهت زیادی با جورج بوش پسر داشته است.

بارزترین ویژگی دکترین و سیاست امنیتی دونالد ترامپ که بیش از همه خودنمایی می‌کند «ابهام یا تناقض راهبردی»<sup>۱</sup> در موضوعات امنیت منطقه‌ای بوده است. در این ارتباط برخی واقع‌گرایان پیشنهادات مشابهی با استفان والت داشته و بر ضرورت تسهیم مسئولیت راهبردی برای اتحاد و همکاری‌های امنیتی در نظام بین‌الملل تاکید نمودند. در این فرآیند برخی از نظریه پردازان به این موضوع اشاره و اصرار داشته‌اند که متحدان امریکا از جمله ژاپن و کره جنوبی برای موازنه قدرت در شرق آسیا می‌توانند سلاح هسته‌ای داشته باشند (Walt, 2016: 3).

در واقع با روی کار آمدن دونالد ترامپ در آمریکا، پیوستگی سیاست خارجی و امنیتی به نوعی دچار گسست شد. به این ترتیب، فرآیند جدیدی در سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده به وجود آمد. طی سال‌های ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰، آمریکا شاهد پیدایش دکترین متمایز ترامپ در مقایسه با سایر روسای جمهور آمریکا در حوزه سیاست خارجی و امنیتی بوده است. سخنرانی سال ۲۰۱۷ ترامپ در مجمع عمومی سازمان ملل، به نخستین تلاش برای تبیین جهان‌بینی نامبرده بر اساس دستور کار ملی گرایانه بر اساس برتری آمریکا در سیاست جهانی تفسیر می‌شود.

### ۵/۱. رهیافت راهبردی ترامپ در سند امنیت ملی ۲۰۱۷

سند امنیت ملی دونالد ترامپ که در دسامبر ۲۰۱۷ منتشر شد، کامل‌ترین بیانیۀ دکترین «اول آمریکا»<sup>۲</sup> بوده است. ترامپ در سال ۲۰۱۷ بودجه‌ای را به کنگره پیشنهاد کرد که به شدت بودجه دیپلماسی، توسعه و کمک تجاری ایالات متحده را کاهش و در عوض هزینه‌های نظامی را افزایش می‌داد بدون در نظر گرفتن هزینه سفارش بین‌المللی، بلکه برای کسب اطمینان خاطر از این که ایالات متحده به

<sup>۱</sup> - Strategic Ambiguity, or Incoherence

<sup>۲</sup> - که بر اساس آن ترامپ به جهان هشدار داد: «از امروز به بعد فقط آمریکا در اولویت است: اول آمریکا (America First)».

خودی خود به قدر کافی قوی هست که با هر دشمن بالقوه‌ای مقابله نماید. شکاف در روش و اهداف در حوزه امنیت ملی و سیاست خارجی دوران دونالد ترامپ به قدری جدی بوده است که بسیاری در خود آمریکا، استراتژی امنیت ملی ترامپ را پوچ و غیرکارآمد ارزیابی می‌کردند. گروه‌های رقیب بر این باور بودند که ماهیت کنش و سیاست راهبردی ترامپ منجر به شکاف بین متحدین و تحقق این موضوع گردید که زمینه برای انسجام و همبستگی در استراتژی امنیت ملی آمریکا وجود نداشته و در نتیجه ترامپ از مشارکت در مجموعه توافق‌نامه‌ها از جمله شراکت در فضای ترانس پاسیفیک و پیمان آب و هوایی پاریس فاصله گرفت (Kahl and Brands, 2017: 25).

سیاست راهبردی دونالد ترامپ مبتنی بر نشانه‌هایی از قدرت‌نمایی و نمایش قدرت در خارج از کشور بود. ترامپ هیچ‌گونه تمایلی به سازوکارهای چندجانبه‌گرا در سیاست بین‌الملل نداشت. ناهماهنگی میان زبان به کار رفته در استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ و دیدگاه‌های بیان شده توسط خود ترامپ، منجر به شکل‌گیری این تفکر و انگاره گردید که راهبرد امنیت ملی آمریکا بر اساس نشانه‌هایی از یکجانبه‌گرایی حاصل شود. در سند امنیت ملی ترامپ ۲۰۱۷ یکجانبه‌گرایی و امنیت‌سازی در داخل کشور به عنوان راهنمای عمل در عرصه سیاست امنیتی و خارجی آمریکا مطرح شد. یکجانبه‌گرایی دونالد ترامپ می‌توانست مزایای امنیتی بیشتری برای آمریکا به وجود آورد (Lissner, 2017: 4).

سیاست امنیتی آمریکا در پایان دوره دونالد ترامپ با چالش‌های متنوعی روبرو شد. بحران انتخاباتی در آمریکا چالش‌های امنیت ملی ترامپ برای ایفای نقش راهبردی در محیط پیرامونی را افزایش داد. از هم اکنون می‌توان به این موضوع

اشاره داشت که احتمال آن که ترامپ به عنوان تخلف سیاسی نتواند در انتخابات ۲۰۲۴ شرکت کند، بسیار زیاد است. نکته مهم در پایان دوران ترامپ این است که در ۶ ژانویه ۲۰۲۱، زمانی که گروه‌های طرفدار ترامپ به ساختمان کنگره ایالات متحده یورش بردند و تلاش کردند نتایج انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۰ را باطل کنند، مفروضات طولانی در مورد معنای دموکراسی آمریکایی و جمع‌گرایی راهبردی برای حداکثرسازی ضریب امنیت ملی آمریکا را اجتناب ناپذیر می‌ساخت. این امر اعتبار دونالد ترامپ را به میزان قابل توجهی کاهش داد (Gioe and et al., 2021: 140-141).

## ۵/۲. اصول راهبردی و زبان اقتصادی دونالد ترامپ

زبان اقتصادی استراتژی امنیت ملی ترامپ به شکل منحصر به فردی خشونت-آميز بوده است. نگرش دونالد ترامپ به مثابه جدیدترین تحول در گفتمان استراتژی امنیت ملی پس از ترسیم دکترین جنگ پیشدستانه جورج بوش بوده است. در گذشته از این روش و رویکرد برای تقویت موضع ایالات متحده در برابر قدرت‌های اقتصادی و رقابت در سطح جهانی استفاده شده است. محورهای اصلی سیاست امنیتی دونالد ترامپ را می‌توان مبتنی بر سه اصل بنیادین؛ حفظ امنیت فیزیکی آمریکایی‌ها، ایجاد رفاه اقتصادی و دفاع از حقوق و شیوه زندگی شهروندان آمریکایی و در نهایت حفظ منابع زیربنایی قدرت و نفوذ جهانی ایالات متحده در حوزه‌های قدرت نظامی و اقتصادی دانست.

دونالد ترامپ سطح تعارض امنیتی ایالات متحده با روسیه را به میزان قابل توجهی کاهش داد. استراتژی امنیت ملی دونالد ترامپ در بیان مسئله تهدیدات، ترکیبی از دغدغه‌های بین‌المللی گرای سنتی و اخلاق ملی‌گرایانه را تداعی نمود. این سند چارچوب موجود سیاست خارجی ایالات متحده را گرفته و برای مقابله با

چالش‌های امنیتی، زبان تحریک‌آمیز ملی‌گرایی اقتصادی و راهبردی ترامپ را به گونه‌ای تنظیم کرد که مبتنی بر همکاری‌های نامتوازن برای حداکثرسازی منافع راهبردی کشور باشد.

آنچه در راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۷ مورد توجه قرار گرفت، تلاش برای عبور و گسست از گذشته بوده است. ملی‌گرایی سنتی به عنوان بخشی از برنامه راهبردی و امنیت ملی دونالد ترامپ بوده و این امر را می‌توان در مواضع نامبرده به ویژه در سخنرانی ۶ ژوئیه ۲۰۱۷ و رشو مورد توجه قرار داد. ترامپ به تعهدات بین‌المللی توجه چندانی نداشت و بر ضرورت موازنه قدرت و بی‌توجهی به نقش نهادهای بین‌المللی از جمله «جامعه ملل» اشاره کرد (Trump, 2017).

سیاست امنیتی دونالد ترامپ مبتنی بر ابتکار عمل تاکتیکی بوده است. ترامپ در حفاظت از منافع ملی آمریکا به اراده و سیاست‌های محوری ایالات متحده اشاره داشت. ترامپ همچنین بسیاری از ائتلاف‌ها و توافق‌های تجاری سنتی آمریکا را برای ایالات متحده نادرست و غیرموفقیت‌آمیز می‌دانست. ترامپ همچنین به تصویری هابزی در سیاست بین‌الملل اشاره داشت که صرفاً از طریق خوداتکایی و یکجانبه‌گرایی تحقق آن را امکان‌پذیر می‌دانست (US NSS, 2017: 24-25).

راهبرد امنیت ملی ترامپ، تهدیدهای ساختاری در حال تغییر شکل سیاست جهانی را نشانه رفته است. ترامپ و مشاورانش متوجه خطرات این تغییر بزرگ برای آمریکا شده بودند. لذا برای اولین بار پس از فروپاشی جماهیر شوروی و شروع جهان تک‌قطبی؛ آمریکا در تعریف مسئله تهدید، رسماً به وجود چالش‌های پرهزینه متحدین آمریکا در محیط منطقه‌ای نیز اشاره داشت. ترامپ علت اصلی بسیاری از چالش‌های امنیت ملی آمریکا در خاورمیانه را ناشی از ناکارآمدی و عدم مشارکت موثر متحدین آمریکا در محیط منطقه‌ای می‌دانست (Porter, 2017).

تأکید بر یک‌جانبه‌گرایی و در پیش گرفتن کنش متقابل به ویژه در حوزه اقتصادی و امنیت منطقه‌ای محور اصلی راهبرد آمریکا در دوران ترامپ بوده است. نشانه‌های این امر را می‌توان در کاربرد سیاست حمایت‌گرایانه در مقابل اقتصاد آزاد، جهانی شدن و لیبرالیسم در حال گسترش دانست. دونالد ترامپ مفهوم «خوداتکایی» و «خوداتکا» را حدود سی بار در متن سند امنیت ملی ۲۰۱۷ ایالات متحده به کار گرفت. این مفهوم در قالب نشانه‌های آرمانی، هنجاری و مادی در حمایت از سیاست امنیتی و راهبردی آمریکا بوده است. «تقویت خوداتکایی» به عنوان نخستین وظیفه دولت آمریکا و شرط ضروری برای محافظت از منافع ملی ایالات متحده در دوران ترامپ بوده است (US NSS, 2017: 4).

راهبرد امنیت ملی سال ۲۰۱۷ ترامپ مبتنی بر تعهد رئیس جمهور به موازنه مجدد جغرافیایی حضور و مداخله بوده است. در نگرش دونالد ترامپ ایالات متحده در مناطق دارای رشد فزاینده در حوزه اقتصاد جهانی تأکید دوباره‌ای داشته که این امر با تغییر در سیاست آمریکا در آسیا و اقیانوسیه شروع می‌شد. «موازنه مجدد در آسیا و اقیانوسیه» در کنار پیامدهای دیگر، مدرنیزه کردن قدرت هم-پیمانان ایالات متحده در منطقه اقیانوسیه شکل گرفت. این امر به گونه تدریجی تکامل پیدا نمود و منجر به تعمیق سطح مشارکت راهبردی ایالات متحده در جنوب شرق آسیا و هندوستان گردید.

چنین فرآیندی منجر به تشدید همکاری و رقابت با چین و ایجاد پایگاه برای اکثر ناوگان‌های نیروی دریایی و هوایی ایالات متحده در اقیانوسیه تا سال ۲۰۲۰ می‌شد. در راهبرد امنیت ملی دولت ترامپ، ابعاد واقع‌گرایانه بیشتر از ابعاد اصولی دیده می‌شود. راهبرد امنیت ملی دونالد ترامپ، اصالت واقع‌گرایانه سند امنیت ملی



۲۰۱۷ را ارتقا داده و آن را بر اساس ضرورت‌های جدید سیاست و امنیت جهانی، لایه‌بندی نمود. سیاست امنیتی دونالد ترامپ بر نشانه‌هایی از بازدارندگی و بازتولید رقابت‌های ژئوپلیتیکی در محیط‌های آشوب زده تاکید داشته است (US NSS, 2017: 45-46).

### نتیجه‌گیری:

بررسی راهبرد امنیتی جورج بوش پسر، باراک اوباما و دونالد ترامپ بیانگر این واقعیت است که سیاست امنیتی ایالات متحده در قرن ۲۱ و در سال‌های ۲۰۲۰-۲۰۰۱ بر اساس نشانه‌هایی از تداوم و تغییر بازتولید شده است. تمامی روسای جمهور آمریکا بر ضرورت مقابله با تروریسم تاکید داشتند. بر اساس چنین انگاره‌ای است که در سند امنیت ملی بوش پسر، باراک اوباما و دونالد ترامپ بر ضرورت مقابله با تروریسم تاکید شده است. این امر نشان می‌دهد که تروریسم مفهوم کلیدی سیاست امنیتی و راهبرد ایالات متحده در قرن ۲۱ بوده است.

دومین شاخص راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال‌های ۲۰۲۰-۲۰۰۱ را می‌توان ترمیم چالش‌های اقتصادی آمریکا دانست. در این دوران تاریخی نهادگرایی اقتصادی باراک اوباما منجر به ارتقای سطح درآمد ملی سرانه شهروندان آمریکایی شد اما سیاست راهبردی و امنیتی جورج بوش پسر و دونالد ترامپ چالش‌های امنیتی بیشتری را برای آمریکا به وجود آورد. در این فرآیند بخش قابل توجهی از سیاست روسای جمهور آمریکا از حزب جمهوریخواه مبتنی بر یکجانبه‌گرایی بوده که این امر چالش‌های اقتصادی ایالات متحده را به گونه قابل توجهی افزایش داده است.

فرآیندهای تحول در سیاست امنیتی و راهبردی ایالات متحده در قرن ۲۱ بیانگر

آن است که مبارزه اصلی میان دو حزب جمهوریخواه و دموکرات مبتنی بر چگونگی حفظ هژمونی آمریکا بوده است. جمهوریخواهان در دوران بوش و ترامپ، تلاش داشتند تا هژمونی ایالات متحده را بر اساس یکجانبه‌گرایی، سیاست قدرت، محدودسازی نقش اقتصادی متحدان در مناطق ژئوپلیتیکی و بهینه‌سازی قدرت و الگوی کنش همکاری - جویانه با روسیه را فراهم سازند.

کارکردهای امنیتی در دوره بوش مبتنی بر رویکرد تهاجمی و در دوره اوباما به صورت مشارکتی و چندجانبه و در دوران ترامپ بر اساس عبور از تعهدات بین‌المللی شکل گرفت. دولت‌های بوش، اوباما و ترامپ در تعریف کلی مسأله تهدید و چالش‌های پیش‌روی آمریکا با هم اختلاف داشتند. سیاست جنگ پیشدستانه جورج بوش پسر در راهبرد یکجانبه‌گرایی دونالد ترامپ انعکاس یافت در حالی که باراک اوباما بر ضرورت‌های چندجانبه‌گرایی در حوزه‌های اقتصادی و امنیتی تأکید داشت.

در دوران بوش، اوباما و ترامپ بحران اقتصادی همراه با جنبش ۹۹ درصدی وال استریت، در اعتراض به چالش‌های اقتصادی و بیکاری در آمریکا گسترش یافت. چالش دیگر مربوط به ضرورت خروج نیروهای آمریکایی از کشورهای منطقه‌ای خاورمیانه به ویژه افغانستان و عراق بوده است. الگوی سیاست امنیتی ترامپ، اوباما و جورج بوش پسر معطوف به حفظ نیروهای نظامی آمریکا در محیط پیرامونی و خروج آنان از مناطق بحران‌زده در فضای مرحله‌ای بوده است. حمایت از اسرائیل در سیاست راهبردی تمامی روسای جمهور آمریکا مشابهنه داشته است. باراک اوباما سیاست سخت‌گیرانه‌تری در برابر نتانیاهو در پیش گرفت و چالش‌های امنیتی ناشی از سیاست استنکاف راهبردی اسرائیل را در ساختار داخلی کشور پذیرفت.

## منابع:

- امینی، آرمین، (۱۳۸۵)، «دکترین امنیتی - راهبردی ایالات متحده آمریکا پس از یازدهم پس از یازدهم سپتامبر»، **فصلنامه تخصصی علوم سیاسی**، سال سوم، شماره چهارم.
- دان، تیم و برایان سی. اشمیت، (۱۳۸۳)، «**رنالیسم**»، در جان بلیس و استیو اسمیت، **جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرآیندها)**، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی... [و دیگران]، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- رفیع، حسین و محسن بختیاری جامی، (۱۴۰۱)، «هژمونی آمریکا در افغانستان و چالش ابعاد نظامی، اجتماعی و اقتصادی امنیت در شرق ایران (۲۰۰۱-۲۰۲۱)»، **مطالعات سیاسی جهان اسلام**، دوره ۱۱، شماره ۲.
- سلیمان‌زاده سعید، علی امیدی و سحر براتی، (۱۳۹۵)، «راهبرد سیاست خارجی ترامپ: هیبرید نوانزوگرایی-واقع‌گرایی»، **فصلنامه مطالعات راهبردی سیاستگذاری عمومی**، سال دهم، شماره ۲۰.
- متقی، ابراهیم و حمید رهنورد، (۱۳۸۹)، «نشان‌ها و فرآیندهای سیاست خارجی اوباما ۱۰-۲۰۰۹»، **فصلنامه روابط خارجی**، سال دوم، شماره ۶.
- مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۶)، **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، چاپ سوم، تهران: انتشارات سمت.
- مک کورمیک، جیمز و یوجین ویتکف، (۱۳۸۲)، **سرچشمه‌های درونی سیاست خارجی آمریکا**، ترجمه جمشید زنگنه، تهران: وزارت خارجه.
- Christensen, Thomas J., (2020), "No New Cold War:

Why US-China Strategic Competition will not be like the US-Soviet Cold War”, **ASAN Report**, No. 9.

- David, Steven R., (2015), “Obama: The Reluctant Realist”, **Mideast Security and Policy Studies (The Begin-Sadat Center for Strategic Studies)**, No. 113.

- Elman, C., (2007), “Realism”, In: Martin Griffiths, **International Relations Theory for the Twenty-First Century: An Introduction**, New York: Routledge.

- Fever, Peter and Hal Brands, (2017), “Trump and Terrorism: U.S. Strategy after ISIS”, **Foreign Affairs**, No.2, March /April.

- Gioe, David V., Margaret Smith, Joe Littell, Jessica Dawson, (2021), “Pride of Place: Reconceptualizing Disinformation as the United States’ Greatest National Security Challenge”, **PRISM**, Vol. 9, No. 3.

- Janusch, Holger and Witold Mucha, (2017), “America First: Power and Geopolitics in US Trade Policy under President Trump”, **Sicherheit und Frieden (S+F) / Security and Peace**, Vol. 35, No. 3.

- Jervis, Robert, (1978), “Cooperation under the Security Dilemma”, **World Politics**, Vol. 30, No. 2.

- Kahl, Colin and Hal Brands, (2017), “Trump’s Grand Strategic Train Wreck”, **Foreign Policy**, January 31, Available at:<http://foreignpolicy.com/2317131131/trumps-grand-strategic-train-wreck>

- Kennedy-Pipe, Caroline and Nicholas Rengger (2006), “Apocalypse Now? Continuities or Disjunctions in World Politics after 9/11”, **International Affairs**, Vol. 82, No 3.

- Lissner, Rebecca Friedman, (2017), “The National Security Strategy Is Not a Strategy”, **Foreign Affairs**, Available

at:  
<https://www.foreignaffairs.com/articles/united->

- states/2017-12-19/national-security-strategy-not-strategy  
- McAdams, D. P., (2016), "The mind of Donald Trump", available at:<https://www.theatlantic.com/magazine/archive/2016/06/the-mind-of-donald-trump/480771>
- Obama, B., (2015), Address to the Nation by the President, **the White House**, December 06.
- Pillar, Paul R., (2017), "America Alone", **The National Interest**, Available at: <https://nationalinterest.org/blog/paul-pillar/america-alone-23726>
- Porter, Patrick, (2017), "Tradition's Quiet Victories: Trump's National Security Strategy", **War on the Rocks**, Available at:[https://www.realcleardefense.com/2017/12/23/tradition rsquos\\_quiet\\_victories\\_trumprsquos\\_national\\_security\\_strategy\\_299187.html](https://www.realcleardefense.com/2017/12/23/tradition_rsquos_quiet_victories_trumprsquos_national_security_strategy_299187.html)
- Posen, Barry R., (1984), **The Sources of Military Doctrine**, New York: Cornell University press.
- Reilly, Thomas P., (2004), "The National Security Strategy Of The United States: Development Of Grand Strategy", **A Nation At War In An Era Of Strategic Change**, No. 9.
- Romney, Mitt, (2012), "Not Better Off: \$16 Trillion and Counting", Available at: <http://www.mittromney.com/news/press/2012/09/not-better-16-trillion-and-counting>
- Rubel, Robert C., (2017), "Exporting Security: China, The United States, And The Innovator's Dilemma", **Naval War College Review**, Vol. 70, No. 2.
- Sick, G., (2014), "The Obama Doctrine, Project on Middle East Political Science", March 24, available

at:<http://pomeps.org/2014/03/24/the-obama-doctrine/>

- Snyder, Jack, (1993), **Myths of Empire: Domestic Politics and International Ambition (Cornell Studies in Security Affairs)**, New York: Cornell University Press.

- Tanya, Somanader (2014), **A New Foundation Is Laid'': President Obama on America's 21st Century Economy**, The White House President Barak Obama.

- Trump, Donald J., (2017). "Remarks to the People of Poland," Office of the Press Secretary, White House, July 7, available at:<https://www.whitehouse.gov/the-press-office/2017/07/06/remarks-president-trump-people-poland-july-6-2017>

- US NSS, (2002-2006-2010-2015-2017), **National Security Strategy of the United States**, Washington, DC: The White House.

- US Secretary of Defense (2010-2015), **Report of the Defense Science Board – Task Force on Nuclear Deterrence Skills**, Available at:[www.defense.gov/npr/docs/dsb%20nuclear%20deterrence%20skills%20chiles.pdf](http://www.defense.gov/npr/docs/dsb%20nuclear%20deterrence%20skills%20chiles.pdf)

- Van Evera, Stephen, (1999), **Causes of War: Power and the Roots of Conflict**, New York: Cornell University Press.

- Viner, Jacob, (1991), **Essays on the Intellectual History of Economics**, Princeton, NJ: Princeton University Press.

- Walt, Stephen M., (1987), **Origins of Alliances**, New York: Cornell University Press.

- Walt, Stephen M., (2016), "No, @realDonaldTrump is Not a Realist", **Foreign Policy**, April 01, available at: <http://foreignpolicy.com/2016/04/01/no-realdonaldtrump-is-not-a-realist/>

- Walt, Stephen M., (2018) “Trump’s Sound and Fury Has Signified Nothing”, **Foreign Policy**, Available at: <https://foreignpolicy.com/2018/01/30/trumps-sound-and-fury-has-signified-nothing/>

- Waltz, Kenneth, (1964), **Man, the State and War**, New York: Columbia University Press.

**Doyle, Richard B. (2007) “The U.S. National Security Strategy: Policy, Process”, Problems, Public Administration Review, Vol. 67, No. 4 (July - August).**

**Rumsfeld, Donald H. (2001) “A New Kind of War,” The New York Times**

